**باسمه تعالی**

خارج اصول

۲۱/۱۰/۹۲ امارات معتبره - تفصیلاتی در حجیت ظهور - حجیت ظواهر قرآن

**حجیت ظواهر(حجیت ظواهر کتاب)**

عرض شد مرحوم شیخ در مقابل ادله اخباریها بر عدم حجیت ظواهر کتاب به روایاتی تمسک می‌کنند که از آن حجیت ظواهر کتاب استفاده می‌شود مجموعاً این روایات استدلالش تام است ولی خب یک بعضی روایتهایی دارد که هم نیاز به توضیح دارد هم شاید از جهت استدلال نیازمند به بررسی هست که آیا استدلال به آنها درست هست یا درست نیست؟ یکی از روایاتی که مرحوم شیخ می‌آورد روایتی هست که امام باقر (علیه السلام) در آن روایت در پاسخ زراره که از کجا معلوم شده که مسح ببعض الرأس هست امام (علیه السلام) فرمودند «لمکان الباء» این روایت یک بحث هست که این باء چطوری دالّ بر این هست که مسح ببعض الرأس است. یک بحث این هست که آیا استدلال به این روایت بر حجیت ظواهر کتاب صحیح هست یا صحیح نیست؟ خب گاهی اوقات در تقریب استدلال می‌گویند اینجا باء به معنای تبعیض هست باء تبعیض دالّ بر بعضیت هست و اینها. خب این اشکالش واضح هست اصل اینکه باء بر تبعیض داشته باشیم محل تأمل است به فرض هم داشته باشیم یک معنای شایع برای باء نیست نمی‌شود اثبات کرد که باء ظاهرش تبعیض است معنای ظاهر باء الصاق هست و این استدلال به این وجه ناتمام است ولی به نظر می‌رسد که به دو بیان می‌شود این تبعیض را استفاده کرد یعنی اینکه مسح باید به بعض رأس باشد را استفاده کرد ولو اینکه باء را به معنای مِن و تبعیض نمی‌گیرد. یک بیان، بیانی است که عرض کنم خدمت شما: الصاق یعنی اینکه ما فعل را به آن مفعول برسانیم همین که به قسمتی از مفعول فعل رسانده بشود الصاق صدق می‌کند مثلاً من می‌گویم من زید را به قم رساندم. لازم نیست که به همه قم رسیده باشد تا عنوان رسیدن به قم صدق کند همین که به قسمتی از قم برسد هم کفایت کند برای صدق رساندن و الصاق. یک بیان دیگر اینکه در این آیه – بیانی که از خود روایت هم استفاده

می‌شود- بد نیست متن کامل روایت را بخوانیم بعد این بیان را عرض کنم این روایت از جهت سندی هیچ شک و شبهه‌ای نیست اسناد مختلف در کافی و فقیه و علل وارد شده حالا من از وسائل می‌خوانم نقلی را که ایشان از فقیه آورده «محمد بن علی بن الحسین بإسناده، عن زرارة قال: قلت لأبی جعفر (علیه السلام): ألا تخبرنی من أین علمت و قلت، أن المسح ببعض الرأس و بعض الرجلین؟ فضحک فقال: یا زرارة، قاله رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم)، و نزل به الکتاب من الله عز وجل، لأن الله عز وجل قال (فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ) فعرفنا أن الوجه کله ینبغی أن یغسل، ثم قال: (وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ) فوصل الیدین إلی المرفقین بالوجه، فعرفنا أنه ینبغی لهما أن یغسلا إلی المرفقین، ثم فصل بین الکلام فقال: (وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ) فعرفنا حین قال: "برؤسکم" أن المسح ببعض الرأس لمکان الباء، ثم وصل الرجلین بالرأس، کما وصل الیدین بالوجه، فقال: (وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ) فعرفنا حین وصلهما بالرأس أن المسح علی بعضهما ثم فسر ذلک رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) للناس فضیعوه» این روایت در واقع اشاره به یک نکته می‌کند که یک نکته مهمی است آن این است که در آیه شریفه غسل مفعول بنفسه قرار گرفته یعنی وجوه و ایدی مفعول بنفسه غَسل قرار گرفته و فرق است بین فعلی که بنفسه مفعول بگیرد و فعلی که با باء مفعول بگیرد اگر قرار باشد که مسح به تمام سر و پا لازم باشد باید بگوییم این باء اصلاً هیچ معنایی افاده نکرده بین «امسح رأسک» و «امسح برأسک» فرقی نیست در حالی که وجداناً بین اینها فرق هست و فرق است بین «اغسل وجهک» و «اغسل بوجهک»، «اغسل بوجهک» در واقع معنایش این است که غسل را ... ما می‌توانیم آن تقریب اول را توضیحی برای این تقریب دوم بدانیم تقریب دوم در واقع می‌خواهد این طوری بگوید که وجداناً بین جایی که فعل بنفسه متعدی باشد به مفعول و جایی که با حرف جرّ متعدی شده باید فرقی باشد و این فرق توجیهی ندارد مگر اینکه بخواهیم بگوییم که بعض رأس یا بعض رجلین باید مسح بشود که عرض کردم شاید توضیح بیشترش هم همین جهت هست که در واقع این باء نشانگر این هست که آن فعل ما به این رسانده می‌شود و رسیدن فعل به آن مفعول به اینکه به قسمتی از مفعول

برسد کفایت می‌کند برای صدق آن فعل این دو وجه را به یک وجه بازگردانیم شاید مناسب‌تر باشد.

پرسش: ... پاسخ: بله جامع بین بعض و کل است می‌خواهیم بگوییم که حداقل لازم نیست حتماً کل باشد

پرسش: ... پاسخ: مفعول یعنی اینکه همه اینها باید شسته بشود این خانه را شستم یعنی همه‌اش را شستم ولی به این خانه شستن‌ام را رساندم فرق است بین این دو معنی به این خانه شستن‌ام را رساندم یعنی اینکه همین که به قسمتی از این خانه شستن را برسانیم کفایت می‌کند ولی این خانه را شستم

پرسش: ... پاسخ: حالا آن یک بحث دیگر است که خانه تجوّزاً در معظم استعمال بشود یا نشود. آن به اصطلاح استعمال مجازی است ولی بحث سر این هست که شستن آن مغسول ما به هر معنای مغسول را گرفتیم کلش باید انجام بشود گاهی اوقات آن مغسول را تجوّزاً به معنای استعاب عرفی می‌گیریم آن تجوّز در مدخول است تجوّز در مغسول است مفعول است نه تجوّز در نسبت غسل به او

پرسش: ... استعمال شده یعنی غسل به وجه هم داریم پاسخ: اغسل بوجهک می‌شود. نه می‌شود استعمال کرد معانی ندارد اغسل بوجهک یعنی به صورت‌ات آب بزن این معنایش این نیست که تمام صورت را آب بزن. یعنی آب را به صورت برسان همین که شما یک قسمتی از صورت را آب زدید به صورت آب زدن صدق می‌کند.

پرسش: آن وقت «وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ» ارجلکم را چکار می‌کنید؟ چطور آن دالّ بر بعض رجل است ... پاسخ: حالا آن یک بحث دیگری دارد که آن ارجلِکم هست یا ارجلَکم هست. فرض این هست که به هر حال چه ارجلِکم باشد ارجلَکم باشد حتماً عطف به قبلی است با این فرض که آن عطف به قبلی هست حالا اعرابش را چطوری معنی می‌کنیم آن بماند. امام (علیه السلام) می‌فرمایند که عطف به رؤس روشن می‌کند که ارجل هم همان حکم رؤس را دارد که بعضی‌اش کفایت می‌کند این اصل معنای روایت. اما اینکه می‌شود به آیه استدلال کرد یا نه؟ مشکل هست مرحوم شیخ عبارت روایت را کامل نقل نکرده

عبارت روایت این هست که می‌گوید «قاله رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) و نزل به الکتاب من الله عز و جل» می‌گوید پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فرموده آیه قرآن هم برایش نازل شده این معنایش این نیست که اگر تنها آیه قرآن نازل می‌شد کفایت می‌کرد ذیلش هم همین هست که می‌گوید «ثم فسر ذلک رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) للناس فضیعوه» پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هم این را برای مردم تفسیر کرده بنابراین از این روایت استفاده‌مطلبی که مرحوم شیخ می‌خواهد بکند استفاده نمی‌شود.

پرسش: یعنی تعبد است اینکه قاله رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) ... پاسخ: یعنی چی تعبد است؟ بحث سر این هست که آیا ظواهر کتاب به تنهایی حجت هست یا حجت نیست؟ اگر ظواهر حجت نباشد ظواهر قرآن بعلاوه تفسیر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) حجت باشد این روایت چطوری می‌خواهد آن را نفی کند؟ بحث این است اخباریهای می‌گویند ظواهر در صورتی حجت هست که قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) کنارش باشد تفسیر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هم کنارش باشد این روایت هم که همین را می‌گوید نمی‌خواهیم بگوییم شرطیت دارد این روایت ظهور در شرطیت ندارد ممکن است تک‌تک اینها حجت باشد ولی ظهور در این هم ندارد که تک‌تک اینها حجت است این هم با این می‌سازد که قول پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) حجت بنفسه باشد کتاب الله هم حجت بنفسه باشد هم با این می‌سازد که هر دو مجموع من حیث المجموع حجت باشند با هر دو سازگارند. پس بنابراین این روایت نقض کلام اخباریها نیست هم با کلام اخباریها می‌سازد هم با کلام اصولیها از این چیزی نمی‌شود در آورد عمده‌اش این است که مرحوم شیخ این روایت را کامل نقل نکرده روایت که کامل نقل نشد آن استفاده‌ای که مرحوم شیخ کرده ممکن است توهم از روایت بشود. خب این یک.

یک روایت دیگر حالا روایتهای دیگری هست یک روایت دیگر روایت عبد الأعلی مولا آل سام هست «ما جعل علیکم فی الدین من حرج» که این را فکر کنم در آن جلسه هم در موردش توضیح دادیم که این روایت ظاهراً اصلاً ناظر به آن

تقریبی که مرحوم شیخ می‌کند نیست این متن روایت هم اگر بخوانیم که در همین جلد هست روایت عبد الأعلی مولا آل سام «قال: قلت لأبی عبدالله (علیه السلام): عثرت فانقطع ظفری، فجعلت علی إصبعی مرارة، فکیف أصنع بالوضوء؟ قال: یعرف هذا و أشباهه من کتاب الله عز وجل. قال الله تعالی: (وَ ما جَعَلَ عَلَیْکُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ) امسح علیه» عرض کردم آن سؤال سائل، مرحوم شیخ می‌فرمایند که با آن بیان خاصی که ایشان دارد می‌خواهد از روایت مسح بر مراره را استفاده کند ولی به نظر می‌رسد که مفروض گرفته که کأنّ وضو باید بگیرد این وضو را چطوری بگیرد؟ «فکیف أصنع بالوضوء؟» نه اینکه آیا وضو بگیرم یا وضو نگیرم؟ بلکه می‌گوید وضو را چگونه بگیرم؟ آیا با برداشتن مراره وضو را بگیرم؟ یا در همان حالی که مراره هست وضو را بگیرم؟ امام (علیه السلام) می‌خواهد بفرماید که در همان حال وضو بگیر. حالا اصل اینکه چطور مفروغ عنه هست که باید وضو بگیرید آن چی هست آن از روایت استفاده نمی‌شود حالا مسلم بوده که اینجاها جواز تیمم نیست چی هست؟ آنها یک بحث دیگر است. به تعبری دیگر امسح علیه دو گونه تعیّن از آن استفاده می‌شود یکی اینکه امسح علیه، نفی تعیّن، یکی اینکه لازم نیست بر ... یعنی دو احتمال مخالف دارد یک احتمال مخالفش این هست که لازم باشد بر خود بشره انسان وضو بگیرد مسح کند یک طور دیگر این هست که اصلاً وضو لازم نباشد امسح علیه،‌از آن نفی اصل وضو استفاده نمی‌شود آن حصری که از امسح علیه استفاده می‌شود یک نوع حصر اضافی هست یعنی لازم نیست آن چیزی که واجب است مسح بر مراره است مسح بر بشره لازم نیست اما اصل وضو هم لازم نیست ناظر به آن جهت نیست البته در اصل استدلال این لطمه‌ای وارد نمی‌کند به دلیل اینکه به هر حال به اطلاق دلیل باید تمسک بشود برای اثبات نفی حرج «ما جعل علکیم فی الدین من حرج» اطلاقش اقتضاء می‌کند که وضو هم ... مگر شما بگویید که اینجا هم مثلاً ما مطمئنیم که اطلاق حتماً، یعنی خصوصیتی کأنّ وضو ندارد اگر آدم مثلاً بگوید احتمال تخصیص خوردن نمی‌رود که خصوص این ما نحن فیه تخصیصی خورده باشد احتمال نمی‌رود بنابراین مثلاً یک چنین ... اینها خیلی هم روشن نیست که

اصلاً اینکه طرف سؤال کرده یعنی احتمال می‌داده که همین حالا هم با همه سختی لازم باشد که انسان بر مراره مسح کند.

پرسش: ممکن است بین اینکه بر مراره مسح کند یا اینکه اصلاً مسح ساقط باشد پاسخ: نه بحث سر این هست که این روایت می‌خواهد بگوید که لازم نیست که بر بشره مسح کرد آن یک مرحله،‌بحث اینکه حالا که این روایت نفی حرج می‌کند نفی حرج بر عدم وجوب مسح بر مراره دالّ هست این آیا حجیت ظواهر کتاب از این استفاده می‌شود یا نمی‌شود؟ بحث ما این هست که این ظاهر است دیگر. در واقع نفی حرج اثبات اینکه در تک‌تک موارد حرج هم حکم ثابت است مبتنی بر این هست که اصالة الاطلاق را ما جاری کنیم دیگر والا مسلم نیست که حتماً ... قاعده حرج یک قاعده‌ای هست که می‌تواند تخصیص خورده باشد نص که نیست که در تک‌تک موارد می‌تواند تخصیص خورده باشد این در واقع تمسک به این ... مگر عرض کنم یک نکته‌ای وجود دارد که در تمام این موارد هست آن این هست که ممکن است شما بگویید که چون اگر تخصیص خورده باشد تخصیص تا ظرف عمل باید رسیده باشد از عدم رسیدن تخصیص تا ظرف عمل ما کشف می‌کنیم که اینجا داخل در مخصص نیست مطلقی که شارع مخصصش را هم ذکر نکرده باشد قطعی می‌شود مخصصش را قطع داشته باشیم که ذکر نکرده و امثال اینها و این هم کأنّ خود آنها لوکان لبان اگر باشد آنها معاصر هستند حتماً به آنها می‌رسد با این مقدمات بخواهیم بگوییم که از عدم وصول مخصص کشف می‌کنیم که مخصص وجودی ندارد آن هم در امور مهمی مثل وضو که همه افراد محل ابتلاء‌شان هستند این اگر قرار باشد که حرج در آن معفوو نباشد حتماً شارع این را بیان می‌کند این بیان حتماً به ما می‌رسد و به این بیانات بگوییم که عدم تخصیص خوردن قاعده لا حرج در مورد مسح بر جبیره مسلم است پس دلالتش قطعی است این بیان در یکسری از این روایات هم می‌آید که این اصالة الاطلاق هست بعلاوه قطع به عدم مخصص، اصالة الاطلاق با قطع به عدم مخصص قطعی می‌شود خود اصالة الاطلاق قطعی نیست ولی اینکه قطع به عدم مخصص باشد مثلاً قطعی می‌شود ولی خیلی واضح نیست که در همه این موارد حالا شاید

خصوص این مورد را بشود چنین چیزی را گفت و اینکه حالا بخواهیم شاید ظاهر این روایت این هست که از خود آیه فهمیده می‌شود نه از آیه به انضمام یک قرینه،‌آیه تمام العلة هست برای فهم این مطلب،‌نه آیه بعلاوه یک امر خارجی که اینجا وجود دارد و اینها بعد حالا این بحثها هست.

خب یک روایت دیگری که اینجا مطرح هست که یک اشاره اجمالی الان بکنم توضیح بیشترش باشد برای فردا آن روایت این هست که کسی که مسافر هست اگر در سفر نمازش را به جای دو رکعت، چهار رکعت بخواند حکمش چیست؟ در بعضی روایات وارد شده که این نمازش را باید «إن کان قُرئت علیه آیة التقصیر» آیه قصر «وجبت علیه الاعادة» اگر آیه قصر برایش خوانده شده باشد باید اعاده کند یعنی اگر کسی آیه قصر برایش خوانده نشده باشد این کأنّ خوانده شدن آیه قصر حجت هست برای لزوم عمل به او آن طرف بر طبق وظیفه‌اش عمل نکرده باید اعاده کند خب از این تکه پیداست سه قرائت آیه قصر اعتبار دارد والا اگر قرائت آیه قصر نقشی نداشت خب چه فایده ندارد که «إن قرئت علیه آیة التقصیر» باید تفسیری هم از اهل بیت (علیهم السلام) وارد بشود اینجا خب یک إن قلت‌هست که در بعضی روایات ولو در این روایات نیامده در بعضی روایات قید شده «إن قرئت علیه آیة التقصیر و فسرت له» این قید «و فسرت له» را قاعده حالا به تعبیر آقایان قاعده حمل مطلق بر مقید اقتضاء می‌کند که اینجا ما بگوییم شرط اعتبار قرائت آیه قرآن تفسیر هست بنابراین مجموع این روایات به نفع اخباریها نه می‌شود نه به ضرر اخباریها. مرحوم شیخ اینجا می‌خواهند توضیح بدهند که نه این طور نیست. ایشان اینجا یک توضیحی ابتداء در مورد آیه می‌دهند بعد در مورد نحوه استدلال به این روایت هم بعداً توضیح می‌دهند آیه شریفه این هست که «فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا» این آیه ظهور بدوی‌اش این هست که قصر جایز است. این منافات با این ندارد که یعنی از این استفاده می‌شود که تمام هم جایز است قصر جایز است تمام هم جایز است از خود همین «فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَقْصُرُوا» استفاده می‌شود هم قصر جایز است هم تمام جایز است پس بنابراین از آیه تعیّن قصر استفاده نمی‌شود پس بنابراین چطوری شما می‌گویید

مسافر حتماً باید نمازش را قصر بکند و اگر تمام بخواند نمازش صحیح نیست و باید اعاده کند؟ در پاسخ این یک بیانی هست که ابتداءً به نظر می‌رسد یک بیانی هست در کلام مرحوم شیخ وارد شده که ظاهراً به آن بیانی که ما می‌خواهیم بگوییم شاید ارتباط نداشته باشد یک بیان این هست که به دلیل اینکه قصر یک نوع کم بودن نماز هست یک نماز ناقص به حسب ظاهر بدوی هست این توهم می‌رود که قصر خواندن ایرادی داشته باشد اینجا در مقام توهم ایراد داشتن قصر آیه شریفه بیان فرموده که شما مانعی ندارد نمازتان را قصر بخوانید این آیه در واقع اصل حکم قصر را نمی‌‌خواهد بیان کند کأنّ یک اوامری به قصر وارد شده بوده این اوامر در مقابلش این توهم بدوی وجود داشته که بابا قصر که نماز ناقص است این نماز ناقص به چه درد می‌خورد؟ آیه شریفه می‌خواهد بگوید نه این نماز مانعی ندارد فلیس علیکم برای شما هیچ ایرادی و اشکالی در این نماز ناقص نیست بنابراین شما باید به آن ظهور ادله‌ای که امر به قصر می‌کند اخذ کنید در واقع این آیه شریفه در مقام دفع مانع هست از ادله آمره به قصر. شبیه آیه‌ای که در مورد سعی هست «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَیْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَیْهِ أَنْ یَطَّوَّفَ بِهِما» که در روایات ما اشاره شده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) دستور داده بوده سعی بین صفا و مروه بکنید ولی به دلیل اینکه بت‌ها روی آن صفا و مروه قرار گرفته بودند در زمانی که بعضی اصحاب می‌خواستند طواف کنند این ایراد در ذهن‌شان بوده که آیا در حالی که بت‌ها هم آنجا قرار گرفته‌اند من می‌توانم سعی بکنم؟ یا این خارج از آن امر به سعی هست؟ یعنی در واقع اگر اشکال مبغوضیت طواف در حالی که بت‌ها بر بالای صفا و مروه قرار گرفته‌اند آن را ما حل کنیم اصل وجوب مقتضی‌اش موجود است یعنی امر گفته اسعوا اینکه ما این امر را می‌خواهیم مخصص بدانیم می‌خواهیم بگوییم که چون مفسده دارد این مفسده کاشف از این هست آن اوامر تخصیص خورده آیه قرآن می‌گوید این مفسده‌ای ندارد مانعی ندارد گیری در این طواف نیست وقتی گیر نیست به آن اوامر شما باید تمسک کنید. یا در مقام دفع مانع است اصل مقتضی برای وجوب سر جای خودش بوده اینها اگر مفسده‌ای داشته باشد آن

مقتضی، مانع برای فعلیت وجوب در آن ایجاد می‌شود اگر شما این مانع را برطرف کردید آن مقتضی اثر خودش را می‌کند در مورد نماز پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) امر کرده قصر بخوانید دستور قصر داده شده ولی در ذهن افراد این بوده این قصر خواندن به دلیل کوتاه بودن نماز ایرادی هست کأنّ این نماز شُلکی هست می‌گوید که نه این نماز شُلی نیست. شبیه «التیمم یکفیک عشر سنین»، «التیمم یکفیک عشر سنین» خودش در مقام بیان تعیّن تیمم نیست. ولی بحث این است که یکسری اوامری وجود دارد به تیمم این اوامر بر افراد با توجه به اینکه آن وظیفه اولیه نیست یک وظیفه‌ناقصی هست این ذهنیت را ایجاد می‌کند کأنّ من با انجام این وظیفه به آن دستورات امتثال نکرده باشم. می‌گوید نه «التیمم احد الطهورین، یکفیک عشر سنین» در مقام دفع مانع است.

پرسش: نمی‌توانستند بگویند که اعاده لازم نیست خیلی صریح ... پاسخ: نه می‌خواهند نکته‌اش را بیان کند می‌خواهد بگوید که ... اینها در مقام این هست که حالا این «التیمم یکفیک عشر سنین» یعنی عشر سنین تأکید بر این هست که نه تنها کفایت می‌کند ده سال هم کفایت می‌کند یعنی این در مقام اطلاق کفایت هم هست خیلی هم مؤکداً یا «التیمم احد الطهورین» می‌خواهد بگوید که تیمم مبیح صرفاً نیست یک چیز عذری نیست آن خاصیتی که وضو دارد آن خاصیت هم تیمم دارد احد الطهورین هست مطهر هست تطهیر می‌کند پس بنابراین شما ادله‌ای که گفته که صلاة را با طهور بخوانید «لا صلاة الا بطهور» این مصداقش است «التیمم احد الطهورین» پس بنابراین چرا کفایت نکند من «التیمم احد الطهورین» را بیشتر روی این تکیه ندارم آن «یکفیک عشر سنین» آنها در مقام بیان عدم ایراد داشتن تیمم است در فضایی که اینها حاکم هست فضای اصل امر به تیمم نیست دفع مانع هست.

خب این یک بیان است. مرحوم شیخ ظاهراً بیانش این نیست که چون اینجا در مقام هم دفع توهم حذر و فلان و امثال اینها. یک بیان دیگر دارد محصل بیان شیخ را من این طور می‌فهم ایشان می‌خواهد بگوید که ببینید ... حالا من این طوری بیان کنم بعضی وقتها بعضی چیزها حکمت است بعضی چیزها علت است

گاهی اوقات تخفیف دادن شارع علت هست برای مشروعیت قصر یعنی تمام العلة برای مشروعیت قصر این است که شارع می‌خواهد مکلفین را راحت کند خب اگر چنین باشد نباید قصر تعیّن داشته باشد چون تخفیف تعیّن را اقتضاء نمی‌کند فرض این هست که تمام العلة برای مشروعیت قصر آزاد بودن مکلفین و راحت بودن مکلفین هست خب این اقتضاء می‌کند که قصر مجاز باشد اینکه قصر واجب باشد این منافات دارد با اینکه ترخیص تمام العلة باشد ولی گاهی اوقات ترخیص جزء العلة هست که حکمت تعبیر می‌کنند در مواردی که حکمت هست حکمت جزء العلة هست یعنی شارع از یک طرف مصلحت ترخیص را در نظر گرفته نخواسته آن تکلیف سنگین را متعیّناً به گردن شما قرار بدهد از یک طرف دیگر کأنّ مصلحت این بوده که یک واجب معینی را به گردن شما بگذارد امر دائر بوده این واجب سنگین را بگذارد یا واجب سبک را بگذارد. یک مصلحت دیگری اقتضاء می‌کرده اصل التعیّن را، اما اینکه آن چیز متعیّن وضو باشد حالا در این بحث قصر و اتمام آن چیز متعیّن نماز چهار رکعتی بودن یا نماز دو رکعتی بودن باشد این محل بحث بوده ولو اینکه شارع می‌خواسته همه کسانی که مسافر هستند به یک شکل واحد نماز بخوانند می‌خواهند جماعت بخوانند یک وحدت شکلی داشته باشد ولو به این جهت که شارع نمی‌خواسته که تکالیف مختلف باشد یک نوع وحدت در وظیفه یک مصلحتی داشته برای مسافر ممکن بوده شارع آن نماز تمام را برای همه‌شان متعیّن واجب کند ممکن بوده نماز قصر را متعیّن کند ولی شارع به خاطر مصلحتی که داشته نماز تمام را ... آن چرا از میان دو وظیفه تعیینه‌وظیفه قصر را انتخاب کرده وظیفه تمام را؟ به خاطر تخفیف، به خاطر مصلحت ترخیص ملکف و رخصتی که بر ملکف بوده راحت بودنش. پس بنابراین اصل التعیّن اصل اینکه وظیفه، وظیفه تعیینه هست به خاطر تخفیف نیست کون المتعیّن القصر این هست که جزء العلة می‌شود یعنی آن تکلیفی که ما می‌خواهیم انجام بدهیم اولاً‌باید ... یعنی وظیفه تعیینه قصر دو مقدمه دارد اولاً وظیفه ما باید تعیینه باشد آن هم آن متعیّن قصر باشد در اصل تعیینه بودنش مصلحت تخفیف دخالت ندارد در اینکه آن متعیّن قصر باشد مصلحت تخفیف

دخالت دارد پس بنابراین این ناظر به این نیست که وظیفه قصر وظیفه تعیینه نیست البته خب باید این را باز ضمیمه کنیم که ادله دیگری وجود دارد که از آن استفاده تعیین می‌شود و این باز در مقام بیان این هست که آن متعیّن قصر است مفروغ عنه بودن اینکه وظیفه، وظیفه تعیینه هست می‌گوید این وظیفه تعیینه قصر است. البته من تصور می‌کنم آن تفسیری که برای آیه کردم روشن‌تر از کلام مرحوم شیخ است که این را در مقام جزء العلة بخواهیم بگیریم و حکمت بگیریم و امثال اینها. ولی عبارت شیخ این هست ببینید ایشان می‌گوید که این روایت در مقام بیان این هست «أن المراد من قوله تعالی : (فلیس علیکم جناح أن تقصروا) بیان الترخیص فی أصل تشریع القصر و کونه مبنیا علی التخفیف» این اصل تشریع القصر، این اصل معمولاً در مقام فارق بین حکمت و علت به کار می‌بردند که حکمت مصلحت اصل تشریع را بیان می‌کند اما خصوصیات تشریع آن مبتنی بر این نیست به جهت دیگری هست این اصل تشریع قصر، اینکه اصلاً قصر تشریع شده این به خاطر مصلحت تخفیف بوده اما اینکه این تشریعش به نحو تعیّنی هست یا به نحو تجویزی هست آن به عامل دیگری بستگی دارد این عبارت شیخ با آن تفسیری که ما می‌کردیم سازگار نیست ولی آن تفسیر فی نفسه من فکر می‌کنم بر آیه روشن‌تر از تفسیری هست که مرحوم شیخ اینجا بیان کرده. حالا عبارت شیخ یک ادامه‌ای دارد که بحث اصلی مال ادامه‌اش هست که ایشان می‌گوید «والظاهر و لو بحکم أصالة الإطلاق فی باقی الروایات» این را حالا در جلسه راهنماء هم در مورد چیز اصلی‌اش این بود که حالا من فردا انشاءالله در موردش ...

پرسش: ... پاسخ: نه این به اطلاق مقامی و لفظی هم هیچ ربطی ندارد این را ما در کلاس راهنماء مطرح کردیم دوستان پاسخ ندادند حالا فردا انشاءالله باز هم تأمل بفرمایید من فردا در مورد اینکه این عبارت چی می‌خواهد بگوید توضیح خواهم داد این عبارت را دیدیم این آقای محمدی مامیانی فی الجمله در مقام بیان معنایش بر‌آمده ولی درست و حسابی معنی نکرده معمول آقایان اصلاً معنی نکردند ولی این را من توضیح کامل می‌خواهم بدهم که ایشان می‌خواهد بگوید و

مبنای ایشان چی هست و نکاتی مختلفی که وجود دارد آقای مامیانی در مورد این عبارت بعدی خیلی بد معنی کرده نمی‌دانم جعل و مجعول و اصطلاحاتی که در مورد شیخ جور نیست اصطلاحاتی که از اصطلاحات مرحوم نائینی هست که در فضای متأخری هست آنها را در بیان کردن عبارتهای بعدی به کار برده که آنها اصلاً اجنبی از مطالب مرحوم شیخ هست صرفنظر اینکه خودش هم مطالب نادرستی هست من نمی‌خواهم وارد آن بحثهایش بشوم.

خب حالا وقت گذشته من به تناسب امروز یک چندتا روایت را یادداشت کردم بخوانم. یک کتاب تقریب المعارف هست مال ابوالصلاح حلبی یک کتاب کلامی هست چندتا روایت آورده که این روایت را من از آنجا نقل می‌کنم «قال الباقر (علیه السلام): ما قطرت قطرة دم من دمائنا و لا من دماء أحد من المسلمین إلا و هی فی أعناقهما إلی یوم القیامة» این روایت مشابهاتش در نقلهای مفصلی هست در کافی ج8 ص103، رجال کشی ص206 و 207. این روایت مفصل آمده و نقلهای مختلفی هست با تفاوتهایی در تعبیر که خلاصه همه مفاسدی که تا روز قیامت هست این مفاسد از آن تأسیس فاسدی هست که آن دو بزرگوار انجام دادند خدا لعنت‌شان کند. روایت بعدی. «قال الباقر (علیه السلام): نحن معاشر بنی هاشم نأمر کبارنا بسبهما و البرائة منهما» هم بزرگان و کوچکهایمان.

پرسش: سبّ یعنی چه؟ ... پاسخ: سبّ یعنی ناسزا گفتن.

پرسش: هر فحشی؟ ... پاسخ: نه سبّ فحش نیست ناسزا غیر فحش

پرسش: ... پاسخ: یعنی به آنها بد گفتن همین خود لعنت کردن

پرسش: ... پاسخ: سبّ یعنی ناسزا گفتن غیر از فحش هست. فحش حرف زشت هست ناسزا یعنی یک چیزی که باعث بشود که مقام او را خورد کند کسر شأن او باشد یک موقع یک لفظ ممکن است ما بگوییم آنها آدمهایی پدرسوخته‌ای هستند آدمهای ظالمی هستند آدمهایی هستند که تمام جنایتها به گردن آنهاست ولی فحش الزاماً نیست بین سبّ و فحش عموم و خصوص من وجه هست.

یک روایت دیگری هست که روایت خیلی جالبی هست در تفسیر قمی جلد دو صفحه 255 و بصائر الدرجات ص69 وارد شده سؤال می‌کند که ملائکه آسمان

بیشترند یا ساکنان زمین حضرت می‌فرمایند که ملائکه آسمان خیلی زیاد هستند از خاکهای روی زمین هم بیشتر هستند و امثال اینها یک توضیح مفصلی در مورد ملائکه و بعضی‌ها چطوری هستند در ذیلش این هست «و ما منهم واحد الا ویتقرب إلی الله فی کل یوم بولایتنا أهل البیت و یستغفر لمحبینا و یلعن أعدائنا و یسئل الله ان یرسل علیهم من العذاب ارسالا» خلاصه بحث لعن به دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) ورد هر روزی ملائکه هست و هر روز آنها را لعن می‌کنند. خداوند همه کسانی که به هر حال اساس کجی گذاشته شد یعنی بنایی که گذاشته شد بنایی بود که حالا منهای بحث اینکه ما اعتقاد داریم که اینها یک لحظه هم ایمان نیاورند منهای آنها در اینکه به هر حال مسیر را منحرف کردند از مسیری که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) تعیین کرده بوده به نظر می‌رسد که کسی شیعه هم نباشد مراجعه به تاریخ اسلام بکند می‌بیند که آن مسیری که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) تعیین کرده بوده و آن طرحی که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) برای امت طراحی کرده بود آن طرح عوض شد به گونه دیگری ادامه پیدا کرد.

پرسش: ... پاسخ: آدم تربیت کرده آدمشان ابوذر هستند و

پرسش: ... پاسخ: نه آدم اگر مرادتان ... دو بحث هست یک بحث کمیت است و یکی کیفیت است اولاً ایمان‌هایشان سطحی بوده «فإذا محّصوا بالبلاء قلّ الدّیّانون» این هست. گاهی اوقات حالا وقت گذشته این نکته را بگویم گاهی اوقات اشخاص می‌گویند که اگر شما می‌گویید که «ارتدت الناس بعد رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) الا ثلاثة و اربعة» این معنایش این است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) در رسالتش شکست خورده پاسخش این است که اولاً دو نکته را از همدیگر باید تفکیک کرد یک نکته این است که نشانه پیروزی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) امثال ابوذر و سلمان و مقداد هستند یعنی در واقع یکی از اینها نشانگر پیروزی نهضت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هست همین که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بتواند ... جنبه تعداد نباید در نظر بگیریم کمیت نباید در نظر بگیریم کیفیت قضیه مطرح هست و این مهم است این یک

نکته، نکته دوم اینکه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) اساسی را طراحی کرد که ولو در یک مکان کوتاه عده‌ای هم منحرف شدند دوباره برمی‌گردند درست است

پرسش: ... پاسخ: آرام آرام بله برگشتند یعنی این سه نفر چهار نفری که می‌گفتیم بعد از آن مرتب مردم برمی‌گشتند یعنی یک محوری پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) طراحی کرد دینی را برای جامعه آورد که این دین ولو در یک شرایط بحرانی افراد ممکن است به خاطر توطئه‌ها و فشارهای مختلفی که از جهات مختلف برایشان بیاید منحرف بشوند ولی باز برمی‌گردند ببینید قیام سید الشهداء (علیه السلام) هم همین قضیه است قیام سید الشهداء (علیه السلام) که در مورد آن هم ما بحث «ارتد الناس» داریم می‌گوید بعد از قیام سید الشهداء (علیه السلام) همه مردم برگشتند الا ثلاثة و اربعة و از این تعبیرات هست قیام حضرت سید الشهداء (علیه السلام) ثمره‌اش در همان لحظه محدود نبود آن لحظه افراد زیادی به آن قیام پشت کردند اکثر جامعه ولو با سکوت‌شان آن قیام را همراهی نکردند غیر از آن شهدای کربلاء افراد دیگر پیروی نکردند ولی یک اساسی طراحی شد که این اساس تا قیام قیامت محور تمام هدایتهاست هدایت نبوی را ما نباید فقط در آن یکسال بدانیم تمام تشیع و اسلامی که در طول تاریخ هست آنها نشانه پیروزی نهضت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هست نهضت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) فقط اثرش یک اثر زمانی خاص نیست اثرش در مرور است یعنی یک کار تاریخی است. تمام نهضت تشیع در طول تاریخ نتیجه کار پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هست یعنی حتی فعالیتهایی که ائمه معصومین (علیهم السلام) کردند آن هم نتیجه است ما نباید فقط در یک برهه زمان،‌خب این برهه زمان افراد منحرف شدند ولی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) کاری کرد که در طول هدایت در جامعه گسترش پیدا کند او را باید دید و این ربطی به آن بحثها ندارد.

پرسش: یک روایت داریم در بحار ج1 ص120 آن چقدر معتبر است می‌گوید «ما رواه خلف السید النبیل علی بن طاوس - رحمة الله علیهما - فی کتاب زوائد

الفوائد و الشیخ حسن ابن سلیمان فی کتاب المحتضر و اللفظ هنا للاخیر، و یسأتی بلفظ السید قدس سره فی کتاب الدعاء قال الشیخ حسن: نقلته من خط الشیخ الفیه علی بن مظاهر الواسطی، بإسناد متصل، عن محمد بن العلاء الهمدانی الواسطی ویحیی بن محمد بن جریح البغدادی، قالا: تنازعنا فی ابن الخطاب فاشتبه علینا أمره، فقصدنا جمیعا احمد بن إسحاق القمی ...» پاسخ: آن روایتش از جهت سندی معتبر نیست حالا که آمد این مطلب را بگویم بحثهایی مثل عید الزهراء (علیها السلام) و اینها را یک موقعی ما بحث تاریخی می‌خواهیم بکنیم که آیا قتل عمر در نه ربیع واقع شده یا واقع نشده تقریباً این مسلم است که در نه ربیع واقع نشده 26 یا 27 ذی الحجه ضربت خورده 29 درک واصل شده این تقریباً روشن است و این بحثها جنبه نمادین دارد هم در مورد زمانها هم در مورد مکانها یک سری زمانها و مکانهایی هست که یک نوع ارتباطی با یک مفهوم دینی پیدا می‌کند یک آموزه دینی با آن مکان یا زمان ارتباط پیدا می‌کند فرض کنید حالا جمکران، جمکران آن روایتی که جهت سندی اصلاً قابل اعتماد نیست ساخت جمکران. ما یک موقعی بحث تاریخی می‌خواهیم بکنیم آن بحث تاریخی جایگاه خاص خودش را دارد یک موقع بحث سر این هست که به هر حال جمکران نماد عشق به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شده نماد علاقه مردم به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هست این دیگر جنبه دیگری پیدا می‌کند بحث دیگر بحث تاریخی نیست بحث این است تعظیم شعائر الله هست

پرسش: ... پاسخ: نه بدعت نیست یک موقعی هست با نگاه به اصطلاح ... ما بحثمان خیلی چیزها را باید آن جنبه تاریخی‌اش را ... خدا رحمت کند مرحوم آقا سید مصطفی برقعی بود که گذر خان خانه‌اش هست روضه قدیمی دارد که هم در روضه‌ها هم در جشن‌ها و چیزها خیلی ساعی بود در جشن عید غدیرش، جشن خیلی خوبی برگزار می‌کرد غالب اعیاد ائمه (علیهم السلام) منزلشان جشن بود و روضه خوانی مفصلی بود روضه خوانی محرمش روضه خوانی مفصل هست و اینها یک زمانی عید الزهراء (علیها السلام) بود منزلشان بودیم خیلی از علماء هم بودند خدا رحمت آقای بهاءالدینی بود حاج آقا بودند آقای حاج سید مهدی روحانی

بودند مرحوم آقای محسنی ملایری بود و جلسه خیلی خاصٌ باهله بود به نظرم در همان جلسه بود از آقای چیز شنیدم ایشان می‌گفت مسلم است که نه ربیع قتل عمر نیست ولی بحث این است که شیعه‌ها دیدند که 29 ذی‌حجه اول محرم که نمی‌شود شادی کرد گفتند بگذر محرم بگذرد صفر بگذرد ربیع الاول شهادت امام حسن عسکری (علیه السلام) بگذرد اولین زمانی که می‌شود شادمانی را شروع کرد آنجا چسباندند بعید نیست من این را مستند نمی‌دانم که از جهت چیزی

پرسش: ... پاسخ: می‌گویم یک روایتی هست ولی این روایت،‌روایت معتبر نیست از جهت سندی آن روایت سرتاسر روایانش روای‌هایی مجاهیلی که در هیچ جای دیگر اسمشان وارد نشده آن سلسله سندش خیلی از جهت سندی چیز هست ولی ما امثال نه ربیع را به این چیزها نمی‌خواهد اینها بحث این هست که عموماتی که برائت را لازم کرده این چیزهایی که گفته که اینها دشمن اهل بیت (علیهم السلام) هستند اینها را می‌گوید امام صادق (علیه السلام) بعد از هر نماز لعن می‌کردند به چهار مرد و چهار زن و امثال اینها از این طور چیزها این هست. بعد یک روز به عنوان نماد قرار می‌گیرد مثل فرض کنید که یک بناء را شما به عنوان بنای یادبود کشته‌ها و شهداء قرار می‌دهید و بعد احترام می‌گذارید جنبه‌های نمادین دارد نه ربیع و هم مکانهای مقدسی مثل مسجد جمکران نماد عشق مردم به امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هست ما این را حالا باید نگاه نمادین داشته باشیم و اگر ما نگاه تاریخی متأسفانه گاهی اوقات یک بحث چیزی هست اینها را این قدر پررنگ می‌کنند جنبه تاریخی‌اش را باعث می‌شود که مشکلاتی می‌آفریند باعث ایجاد شبهه می‌شود باعث مسائل دیگر می‌شود بحث اینها عمدتاً بحث نمادین قضیه است اللهم العن أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد، وآخر تابع له علی ذلک، اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین، وشایعت وبایعت علی قتله اللهم العنهم جمیعا»

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»